



دانشکده حقوق و علوم سیاسی

پایان نامه جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد رشته حقوق اقتصادی

نویسبر الیسر

و سیاستهای حقوقی - اقتصادی نظام جمهوری اسلامی ایران

استاد راهنما:

جناب آقای دکتر سعیدرضا ابدی

استاد مشاور:

جناب آقای دکتر فیصل عامری

نگارش:

حسین جوشن لو

آذر ۱۳۹۱

چکیده:

از اواخر دهه هفتاد شمسی با تدوین و ابلاغ سیاستهای کلی نظام از سوی مجمع تشخیص مصلحت نظام و رهبری و تصویب برنامه سوم توسعه و شاهد افزایش جدیت نظام جمهوری اسلامی در پیگیری توسعه اقتصادی هستیم. پرسش آن است که آیا برنامه توسعه اقتصادی در ایران برنامه ای کاملا بومی است یا از الگویی جهانی پیروی می کند. بدلیل نظم خاص سیاستگذاری توسعه ای در ایران، این پژوهش به روش تحلیلی توصیفی، می کوشد با بررسی نظام حقوقی سیاستگذاری توسعه از طریق جستجو در اسناد، قوانین و مقررات محوری این حوزه، همچون سیاستهای کلی نظام و قوانین پنج ساله توسعه به این پرسش پاسخ دهد. این پژوهش نشان می دهد توسعه اقتصادی در ایران از الگوی جهانی نئولیبرالیسم پیروی می کند. البته کاربرد این الگو، با بومی سازی هایی نیز همراه بوده است. همچنین این پژوهش ضمن تایید اینکه توسعه اقتصادی بی شک مستلزم همسویی نظام حقوقی است، تاکید می کند این همسویی حدودی دارد به گونه ای که توسعه اقتصادی هیچگاه نمی تواند بایسته هایی چون حقوق اساسی و حقوق بشر را نادیده بگیرد.

کلیدواژه ها:

نئولیبرالیسم، سیاستهای کلی نظام، خصوصی سازی، مقررات زدایی، آزادسازی تجاری، سیاستهای اجتماعی، منع رویه های ضد رقابتی، هدفمندی یارانه ها

فهرست مطالب

مقدمه ۱

فصل اول: نئولیبرالیسم

بخش اول: پیش از نئولیبرالیسم ۷

گفتار اول) لیبرالیسم کلاسیک ۷

گفتار دوم) دولت رفاه ۱۰

بخش دوم: عصر نئولیبرالیسم ۱۷

گفتار اول) معرفی کلی ۱۷

گفتار دوم) تاریخچه مختصر نئولیبرالیسم ۱۸

گفتار سوم) دیدگاههای اقتصادی نئولیبرالیسم ۲۲

گفتار چهارم) زمینه ها و دیدگاههای سیاسی نئولیبرالیسم ۳۰

گفتار پنجم) زمینه ها و مبانی فلسفی و فرهنگی نئولیبرالیسم ۳۲

گفتار ششم) نئولیبرالیسم و نظام حقوقی ۳۴

گفتار هفتم) سیاستهای توسعه‌ای نئولیبرالیسم ۳۶

بند اول) اجماع واشنگتن ۳۶

بند دوم) برنامه تعدیل ساختاری ۳۹

گفتار هشتم) جمع بندی و ارزیابی نئولیبرالیسم ۴۲

فصل دوم: سیاستهای حقوقی-اقتصادی نظام جمهوری اسلامی ایران

- بخش اول: نظام حقوقی تدوین، اجرا و نظارت بر سیاستهای اقتصادی در ایران ۴۸
- گفتار اول) سازوکار سیاستگذاری و تدوین سیاستهای کلی اقتصادی در ایران ۴۸
- بند اول) مفهوم سیاست اقتصادی ۴۸
- بند دوم) مفهوم سیاستهای کلی نظام و سازوکار سیاستگذاری کلان اقتصادی در ایران ۵۰
- بند سوم) معرفی اسناد و قوانین متضمن سیاستهای کلان اقتصادی ۵۴
- الف) اصول قانون اساسی ۵۴
- ب) سیاستهای کلی نظام در حوزه اقتصاد ۵۵
- ۱) سند چشم انداز بیست ساله ۵۶
- ۲) سیاستهای کلی اصل ۴۴ قانون اساسی ۵۶
- ۳) سایر سیاستهای کلی نظام در حوزه اقتصاد ۵۹
- گفتار دوم) ساز و کار اجرایی شدن سیاست های کلی نظام ۶۰
- گفتار سوم) ساز و کار نظارت بر اجرای سیاستهای کلی ۶۵
- بخش دوم: معرفی برجسته ترین سیاستهای حقوقی اقتصادی نظام جمهوری اسلامی ۶۸
- گفتار اول) خصوصی سازی ۶۹
- بند اول) خصوصی سازی ایرانی ۶۹
- بند دوم) قلمرو فعالیت‌های هر یک از بخشهای اقتصاد در ایران ۷۲
- الف) بخش دولتی ۷۲
- ب) بخش عمومی غیر دولتی ۷۵
- ج) بخش تعاونی ۷۷
- د) بخش خصوصی ۸۱
- گفتار دوم) مقررات زدایی و رقابت پذیری ۸۳
- بند اول) آزادسازی قیمت‌ها ۸۳
- بند دوم) منع رویه های ضد رقابتی ۸۶
- بند سوم) حذف مقررات دست و پا گیر ۹۲

- بند چهارم) آزادسازی نرخ بهره..... ۹۳.....
- گفتار سوم) آزاد سازی تجاری..... ۹۵.....
- بند اول) جهت گیری صادراتی ۹۵.....
- بند دوم) جذب سرمایه گذاری خارجی با اولویت سرمایه گذاری مستقیم..... ۹۶.....
- بند سوم) تلاش برای الحاق به سازمان تجارت جهانی ۱۰۰.....
- بند چهارم) سیاست نرخ ارز شناور ۱۰۲.....
- گفتار چهارم) حمایت از حقوق مالکیت..... ۱۰۴.....
- بند اول) حمایت از مالکیت فکری ۱۰۴.....
- بند دوم) امنیت حقوقی و قضایی ۱۰۵.....
- بند سوم) امنیت اقتصادی ۱۰۶.....
- گفتار پنجم) کاهش هزینه های عمومی و افزایش درآمدهای دولت ۱۰۸.....
- بند اول) هدفمندی یارانه ها ۱۰۸.....
- بند دوم) گسترش پایه مالیاتی ۱۱۰.....
- بند سوم) انضباط مالی و توازن بودجه ۱۱۱.....
- گفتار ششم) اصلاح قانون کار در راستای انعطاف پذیری بازار کار..... ۱۱۴.....
- گفتار هفتم) سیاستهای اجتماعی و حمایتی ۱۱۹.....
- بند اول) نظام جامع رفاه و تامین اجتماعی و بیمه های درمانی..... ۱۱۹.....
- بند دوم) سیاستهای حمایتی و اجتماعی در حوزه حقوق کار ۱۲۱.....
- بند سوم) تخصیص سهام عدالت ۱۲۴.....
- بند چهارم) حمایت از حقوق مصرف کنندگان ۱۲۶.....
- بخش سوم: الزامات، بایسته ها و خطوط قرمز حقوقی در سیاستگذاری اقتصادی و توسعه** ۱۲۹.....
- گفتار اول) در هم تنیدگی نظامهای حقوقی و اقتصادی ۱۲۹.....
- گفتار دوم) ضرورت بازنگری و قانونگذاری در مسیر توسعه اقتصادی ۱۳۱.....
- گفتار سوم) بایسته ها و خطوط قرمز حقوقی سیاستگذاری و توسعه اقتصادی..... ۱۳۶.....

۱۳۷ بند اول) اصل حاکمیت قانون به عنوان اصل راهبر
۱۳۸ بند دوم) بایسته های قانون اساسی
۱۴۰ بند سوم) موازین حقوق بشری
۱۴۱ بند چهارم) حقوق محیط زیست
۱۴۴ نتیجه گیری
۱۴۸ فهرست منابع

مقدمه

آغازگاه ما در این پژوهش توجه به این واقعیت است که حدوداً از اواخر دهه هفتاد خورشیدی تاکنون، عزم راسخی در میان دولتمردان ایران مبنی بر ایجاد تحولی بنیادین در راستای توسعه اقتصادی شکل گرفته است؛ آغاز این سوگیری و تاکید را می توان بطور ملموس در اسنادی تحت عنوان سیاستهای کلی نظام و برنامه پنجساله سوم توسعه مشاهده نمود. در این رهگذر، بویژه تغییراتی بنیادین و ملموس در حوزه نظامهای حقوقی و اقتصادی رخ نمایی می کند. در نظام حقوقی، صرف نظر از تصویب قوانین متعدد با محتوای اقتصادی و یا اصلاحات قوانین پیشین، پیگیری امر توسعه آنقدر جدی بوده که حتی شکل گیری تحولات جدیدی در حوزه حقوق اساسی را در پی داشته است. شکل گیری و نهادینه شدن سیاستگذاری از بالا، با مشارکت مجمع تشخیص مصلحت نظام و رهبری، در قالب سیاستهای کلی نظام، سیاستهایی که حتی مجلس نمی تواند مغایر با آنها قانونگذاری نماید، شکل گیری رژیم نظارتی اجرای سیاستهای کلی نظام و همچنین افزایش اختیارات مجمع تشخیص مصلحت نظام در حوزه مداخله در امر قانونگذاری در این راستا را می توان از تغییرات نوین در حوزه حقوق اساسی در راستای بسترسازی برای توسعه اقتصادی معرفی کرد. از آن سو، نظام اقتصادی نیز تغییرات بنیادینی را از خود نشان می دهد؛ مقررات زدایی، هدفمندی یارانه ها، خصوصی سازی، آزاد سازی تجاری و ... که عملی شدن همه آنها مستلزم همکاری و همیاری نظام حقوقی کشور است.

پرسشها و فرضها - پرسش اصلی این پژوهش آن است که این تحولات وسیع و بنیادین در حقوق اقتصادی ایران، که وجود آن قابل انکار نیست، تحت سیطره کدام نظم، الگو و پارادایمی انجام می گیرد؟ آیا اساساً نظم یا دکترینی بر آن حاکم است؟ آیا از یک مدل سراسر بومی و خودساخته پیروی می کند یا نظام جمهوری اسلامی در این راستا از برنامه ای عمومی در سطح دنیا بهره می برد؟ اگر از الگویی عمومی پیروی می کند، آیا تماماً از آن الگو تبعیت نموده یا در آن اصلاحاتی در جهت بومی سازی انجام داده است؟ پاسخ به این پرسش مستلزم پژوهشی فراگیر در دو حوزه است: یکی در حوزه سیاستها و برنامه های توسعه در سطح بین المللی و مروری بر تحولات و الگوهای حاکم چند سده اخیر در حوزه سیاستگذاری

توسعه و اقتصاد سیاسی و دیگری در حوزه بازشناسی و استخراج سیاستهای اقتصادی و توسعه ای نظام جمهوری اسلامی از ادبیات پراکنده و ناهمگون موجود در این زمینه؛ آشکار است که پس از بررسی دو محور فوق امکان پاسخگویی به پرسشهای بالا فراهم می شود.

فرض ما در پاسخ به این پرسشها این است که مدل و پارادایم حاکم بر توسعه اقتصادی در ایران، نه یک برنامه ریزی ملی و بومی، بلکه برنامه ای همسو با سیاستها و برنامه های توسعه ای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است که امروزه در دنیا، بیشتر تحت عنوان «اجماع واشنگتن» و «برنامه تعدیل ساختاری» شناخته می شود. و گفتمان آکادمیکی هم که از این دستورات عملی پشتیبانی می کند مکتبی است اقتصادی- سیاسی تحت عنوان «نئولیبرالیسم» که امروز گفتمان غالب در اقتصاد سیاسی و حکمرانی در دنیا محسوب می شود.

ممکن بود پژوهش را همینجا متوقف نماییم، اما از آنجایی که قصد نداشتم صرفاً یک پژوهش توصیفی ارائه دهم، و تمایل داشتم به عنوان یک پژوهشگر حقوق، بستری را برای نقد سوگیری اخیر حقوقی- اقتصادی فراهم آورم، لذا به طرح پرسش دیگری پرداختم: پیگیری پروسه توسعه اقتصادی با چه چالشها و موانع حقوقی مواجه است؟ به عبارت دیگر نظام حقوقی چه تحکات و انعطاف هایی باید در مقابل الزامات برخاسته از توسعه اقتصادی از خود نشان دهد؟ فرض ما در پاسخ به این پرسش این است که میان حقوق و اقتصاد پیوندی عمیق برقرار است و تغییر و تحول هر یک در دیگری تاثیر می گذارد. نو شدن اقتصاد، مستلزم نو شدن نظام حقوقی است. یک نظام حقوقی کهنه و سنتی، هیچ گاه نمی تواند برای یک اقتصاد پیشرو و همسو با الزامات و تحولات عصر حاضر و بویژه ابعاد بین المللی آن، بستری مطمئن فراهم آورد. لذا تردیدی نیست که نظام حقوقی باید پایه پای نظام اقتصادی از خود انعطاف نشان دهد و قوانین کهنه را به دور ریزد و قوانینی پیشرفته و مترقی را جانشین آن نماید. انجام اصلاحاتی در راستای حمایت و تضمین حقوق اشخاص، تامین امنیت قراردادها و کاهش هزینه مبادله، تدوین یک رژیم جزایی در خدمت توسعه و ... از جمله این الزامات است.

پرسش پیشین، ناخودآگاه پرسشی دیگر را به ذهن متبادر می کند: چه میزان اصلاحات برای همسوئی نظام حقوقی با تحولات اقتصادی پیش رو ضروری است؟ آیا نظام حقوقی باید تماماً تسلیم مقتضیات

اقتصادی باشد؟ آیا در برابر تحولات اقتصادی، نظام حقوقی حق مقاومت دارد؟ در پاسخ به این پرسش فرض ما این است که نظام حقوقی نباید بطور مطلق تسلیم الزامات برخاسته از توسعه اقتصادی باشد. حقوق برای خود خطوط قرمز و حداقلهایی دارد که نه تنها در فرایند توسعه، که در هر جای دیگر از آن پاسداری می کند و هیچ نهاد یا دولتی یا شخصی حق تخطی از آنها را ندارد. پاره ای از اصول حقوقی چون اصل حاکمیت قانون، اصول قانون اساسی و موازین حقوق بشری از تقدسی ویژه برخوردار اند و بر همه تصمیمات و اقدامات دولتمردان و شهروندان حاکم هستند. لذا حقوق بر روند توسعه حدودی را وضع می کند که تعدی از آنها جایز نیست و توجیهی ندارد.

مفهوم «سیاستهای حقوقی-اقتصادی»، محدوده و بازه زمانی پژوهش - موضوع این پژوهش بررسی سیاستهای کلان اقتصادی جمهوری اسلامی در بازه زمانی مشخص و مقایسه آن با الگوی نئولیبرالیسم می باشد. این دسته سیاستهای اقتصادی که در متن پژوهش شناسایی و معرفی شده اند، از آنجایی که در نظام جمهوری اسلامی نوین، بنیادین و بیانگر یک سوگیری کلان متفاوت نسبت به ماقبل می باشند، در بستری حقوقی تدوین و اجرایی شده اند. لذا از سویی شاهد مداخله نهادهای مختلف قانون اساسی، جز نهادهای معمول، چون رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام در تدوین و تکوین این سیاستها هستیم و از سوی دیگر حاصل این سیاست گذاری ها نیز عموماً نه در تصمیمات معمول دولت و بانک مرکزی و قانون بودجه سالانه، که در قالب متون و اسناد قانونی خاص خود را نمایان ساخته اند. به همین دلیل وصف «حقوقی» را نیز به عنوان این دسته از سیاستها افزوده ایم.

از آنجایی که موضوع پژوهش حاضر پرداختن به سیاستهای کلان و برجسته است، بر این پایه، جهت جلوگیری از پراکندگی و زیاده گویی، از پرداختن به آیین نامه ها و مصوبات و تصویب نامه های دولتی و تصمیمات بانک مرکزی که مستلزم مداخله قانونگذار نبوده و زودگذر و جزئی هستند، جز در موارد ضرورت، صرف نظر نموده و بیشتر به قوانین اقتصادی متضمن سیاستهای برجسته و پایدار پرداخته ایم.

در خصوص بازه زمانی این پژوهش، ادبیات حقوقی-اقتصادی نسبتاً جدید نظام را، که دربردارنده سوگیری جدیدی در عرصه اقتصاد سیاسی است، و بطور خاص با شروع فعالیت منسجم و هدفمند مجمع تشخیص مصلحت نظام از سال ۱۳۷۵ (پیرو ابلاغ حکم مورخ ۷۵/۱۲/۲۷ رهبری به مناسبت دوره سوم کار

مجمع تشخیص مصلحت نظام مبنی بر جدی گرفتن وظیفه تدوین سیاستهای کلی از سوی این نهاد) آغاز شده، و تاکنون ادامه دارد، مورد بررسی قرار گرفته و از اسناد و متون پیش از آن جز در حد ضرورت و به اشارت چشم پوشیده ایم. بر این پایه برنامه های توسعه اول و دوم توسعه و سایر قوانین پراکنده قدیمی، چندان در این پژوهش محل توجه قرار نمی گیرند.

پیشینه تحقیق - در خصوص مقایسه سیاستهای اقتصادی جمهوری اسلامی و مقایسه آن با توصیه های نئولیبرالیسم بطور پراکنده در کتب و مقالات مطالبی نوشته شده است که در این پژوهش از این مطالب استفاده شده است. اما تلاشهای بنده در راستای یافتن پژوهشی متضمن بررسی این تحولات و سیاست گذاری ها در اتمسفر حقوقی و حقوق اقتصادی، یعنی موضوع این پژوهش، تاکنون بی نتیجه مانده است. لازم به ذکر است دکتر محسن فرشاد یکتا در کتابی تحت عنوان "مفهوم حقوقی اقتصادی در ایران" که به سال ۱۳۵۶ خورشیدی منتشر شده، پژوهش ارزشمند مشابهی را در پارادایم، الزامات و بایسته های حاکم بر حقوق اقتصادی ایران انجام داده، اما این کتاب حقوق اقتصادی ایران را در دوران حاکمیت دکترین کینزی بررسی نموده است و در آن نشانی از دوران حاکمیت نئولیبرالیسم به چشم نمی خورد. و البته این با توجه به تاریخ انتشار کتاب کاملاً طبیعی و موجه است.

پلان تحقیق - پژوهش حاضر در دو فصل صورتبندی شده است. در فصل نخست، برای آنکه از آنچه در دنیا می گذرد مطلع شویم، مفصلاً به معرفی مکتب نئولیبرالیسم و سیاستهای توسعه ای آن پرداخته ام که حسب ادعا آنرا پارادایم حاکم بر توسعه اقتصادی در ایران می دانم. در این فصل ضمن معرفی تحولاتی که پیش از شکل گیری نئولیبرالیسم رخ داده و زمینه را برای آن فراهم نموده (بخش اول)، به معرفی کامل و جامع ابعاد اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی نئولیبرالیسم بطور مفصل پرداخته ام. همچنین سیاستهای توسعه ای برخاسته از این مکتب را (اجماع واشنگتن و برنامه تعدیل ساختاری) معرفی نموده ام (بخش دوم). در پایان نیز به ارزیابی ادعاهای این مکتب پرداخته و بازنگریهای اخیر که در آن انجام شده است را به اختصار شرح داده ام.

فصل دوم برای معرفی سیاستهای حقوقی-اقتصادی نظام جمهوری اسلامی نوشته شده است تا زمینه را برای مقایسه بین این سیاستها و سیاستهای توسعه ای نئولیبرالیسم فراهم آورد. قبل از پرداختن به خود

سیاستها و تحولات، لازم بود نظام حقوقی شکل گیری این سیاستها را معرفی نمایم. لذا در بخش نخست به سازوکار شکل گیری، اجرا و نظارت بر اجرای سیاستها پرداخته ام. و همچنین اسناد حقوقی و قوانینی که در این راستا مهم هستند را (مانند سیاستهای کلی نظام، قوانین برنامه پنجساله توسعه، قانون اجرای سیاستهای کلی اصل ۴۴ قانون اساسی و ...) معرفی کرده ام.

در بخش دوم این فصل نیز به معرفی مولفه های اساسی سیاستگذاری اقتصادی در نظام جمهوری اسلامی پرداخته ام. مجموعه این سیاستها را در هفت عنوان کلی شناسایی نموده ام که عبارتند از: خصوصی سازی، مقررات زدایی و رقابت پذیری، آزاد سازی تجاری، حمایت از حقوق مالکیت، کاهش هزینه های عمومی، اصلاح قانون کار در راستای حمایت از تولید و انعطاف پذیری بازار کار و در نهایت سیاستهای اجتماعی و حمایتی. اینها محوهای اساسی برنامه ایست که تحت عنوان توسعه اقتصادی در ایران در حال پیگیری است و هر یک به چند سیاست ریزتر تجزیه می شود.

در بخش سوم فصل دوم نیز ابتدا به این پرداخته ام که نظام حقوقی برای زمینه سازی توسعه چه تغییرات و تحولاتی را باید در خود ایجاد نماید، برای نمونه به تغییرات لازم در حوزه حقوق خصوصی و جزا اشاراتی نموده ام. و سپس به بایسته ها و خطوط قرمزی پرداخته ام که حقوق برای سیاستگذاران، قانونگذاران و دولتمردان در فرایند توسعه اقتصادی وضع نموده و امکان تخطی از آنها وجود ندارد؛ از جمله اصل حاکمیت قانون، اصول قانون اساسی و موازین حقوق بشری.

در بخش نتیجه ابتدا به مقایسه سیاستهای حقوقی-اقتصادی جمهوری اسلامی با سیاستهای پیشنهادی مکتب نئولیبرالیسم پرداخته ام تا به پرسش اصلی پژوهش (میزان همسویی نئولیبرالیسم و سیاستهای اقتصادی جمهوری اسلامی) پاسخی درخور دهم. و سپس بر اساس مطالب مطرح شده در متن پژوهش، پاسخی را برای بقیه پرسشهای تحقیق فراهم آورده ام.

فصل اول: نئولیبرالیسم

در این فصل به معرفی گفتمان نئولیبرالیسم و رویکرد سیاسی، اقتصادی و حقوقی آن می پردازم. در این فصل، مبانی نظری و فکری مکتب نئولیبرالیسم، جریانهای فکری و شخصتهای برجسته آن چون هایک، میلتون فریدمن و مکتب اقتصادی اردولیبرالیسم و همچنین اصول کلی این مکتب در خصوص مداخله دولت در حوزه اقتصاد و مقایسه این مکتب با مکاتب اقتصادی پیشین خود مانند مکتب لیبرالیسم کلاسیک و نظریه دولت رفاه و... مورد بحث قرار می گیرد. همچنین تلاش می کنم فهرستی چکیده از مجموعه سیاستهای کلان اقتصادی نئولیبرالیسم بدست دهم. همچنین "اجماع واشنگتن" و "برنامه تعدیل ساختاری" که بسته سیاستهای توسعه ای نئولیبرالیسم هستند معرفی می شوند. در آخر نیز به نقد و ارزیابی مدعیات نئولیبرالیسم می پردازم.

بخش اول: پیش از نئولیبرالیسم

در این بخش اشاره ای می کنیم به تحولات و نظامهای اندیشه در اقتصاد سیاسی که پیش از شکل گیری نئولیبرالیسم حاکم بوده اند و زمینه را برای برآمدن دکترین نئولیبرالیسم آماده کرده اند. لذا در این راستا ابتدا مکتب لیبرالیسم کلاسیک که نخستین مکتب مدرن اقتصاد سیاسی است را معرفی کرده و سپس به معرفی نظریه دولت رفاه می پردازیم که به لحاظ زمانی پارادایم حاکم میان لیبرالیسم و نئولیبرالیسم است.

گفتار اول) لیبرالیسم کلاسیک

در سال ۱۷۷۶ میلادی، آدام اسمیت با انتشار کتاب معروف خود «ثروت ملل» مکتب لیبرالیسم اقتصادی را بنیان نهاد، به گونه ای که جانمایه تفکرات او تا نسلهای بعد بر دانش اقتصاد سیاسی و حکومت داری حکمفرما بود. اصول بنیادین اقتصاد اسمیت، پذیرش "سیستم آزادی طبیعی"^۱ و "دست نامرئی"^۲ است. سیستم آزادی طبیعی نظامی است که در آن فرد برای تعقیب و گسترش منافع خویش آزاد است. اسمیت معتقد بود مهمترین انگیزه فعالیتهای اقتصادی نفع شخصی است و اگر افراد در کسب و کار آزاد گذاشته شوند، با دنبال کردن نفع شخصیشان منافع اجتماعی را نیز محقق می کنند. آشکار است که پیش زمینه نظری اسمیت همسویی منافع فردی و اجتماعی است. به باور اسمیت هر گونه کوششی که یک فرد برای ارضای منافع شخصی اش به عمل آورد، تامین منافع جامعه را نیز دنبال دارد.^۳

به باور اسمیت برخورد نیروها و منافع افراد در بازار رقابتی، موجب ایجاد هماهنگی اقتصادی و ایجاد تعادل می شود. این همان دست نامرئی است که به باور اسمیت بازار را تنظیم می کند و به کمک مکانیسم قیمتها آنرا به سوی تعادل می کشاند.^۴ البته اسمیت معتقد است نظریه دست نامرئی او در جامعه ای کار می کند که دارای شرایط رقابت کامل باشد: یعنی اولاً تعداد خریداران و فروشندگان به قدری زیاد باشد که قیمت بازار در دراز مدت انعطاف پذیر نباشد، ثانیاً کالاهای تولید شده همگن و متجانس باشند، ثالثاً بازار

^۱ System of natural liberty

^۲ Invisible hand

^۳ فریدون تفضلی، تاریخ عقاید اقتصادی، (نشر نی، تهران، ۱۳۸۷) ص ۸۲

^۴ حسین نمازی، نظامهای اقتصادی، (شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۹)، ص ۶۱

شفاف باشد و اطلاعات کافی در اختیار خریداران و فروشندگان باشد و رابعا هر کس آزاد باشد تا در هر کجا کار کند یا از خدمات مایملک خود استفاده نماید.^۵

با این حال، اسمیت خوشبین، از احتمال تبانی و انحصار طلبی بنگاههای اقتصادی در شرایط لیبرالیسم مطلق اقتصادی آگاه بود، اما از آن واهمه ای نداشت. چرا که معتقد بود هیچ انحصار خصوصی در صورتی که به وسیله دولت حمایت نشود، قادر نخواهد بود برای مدت زیاد دوام آورد و با پیدایش منافع انحصاری بلافاصله رقابت پدید خواهد آمد و انحصارات نابود خواهند شد.^۶

بدیهی است که بر پایه این مبانی نظری، نسخه‌ی لیبرالیسم اقتصادی برای مداخله دولت، مبتنی بر کاهش دخالت در امور اقتصادی است. به باور اسمیت تنها کارویژه دولت عبارت است از دفاع از دشمنان خارجی، حفظ نظم و پاسداری از مالکیت خصوصی. دولت مدنظر لیبرالیستها، چه لیبرالیستهای فلسفی و چه اقتصادی، دولتی کوچک است که تنها در مواقع ضروری در زندگی مردم و همچنین نظام بازار دخالت می‌کند و در سایر موارد نه دولت، که جامعه مدنی کانون تحقق فضایل مدنی به شمار می‌رود.^۷

مبانی نظری لیبرالیسم اقتصادی تا قرن نوزدهم میلادی بر نظام بازار حکم می‌راند، تا اینکه با ظهور بحرانهای اقتصادی و اجتماعی، بتدریج روشن شد که نظریه نظام بازار آزاد و دستهای پنهان اسمیت بیش از حد خوشبینانه است و همیشه نمی‌تواند تعادل بین عرضه و تقاضا و رشد اقتصادی و توسعه را تضمین نماید. ظهور انحصارات و گسترش نقش دولت در دفاع و پشتیبانی از سرمایه داری و همچنین گسترش نابرابری‌های اجتماعی، در عمل موجب تهدید آزادی مورد نظر لیبرالیسم شد و فرد آزاد سیاسی مورد نظر لیبرالیسم در نتیجه رشد سرمایه داری و انقلاب صنعتی، اکنون بازیچه دست نیروهای مادی و اقتصادی گشت.^۸ لیبرالیسم اقتصادی، رشد علوم و صنعت و تحقق انقلاب صنعتی موجب پدید آمدن توده عظیمی از کارگران با وخیم‌ترین وضعیت شد. از سویی انقلاب صنعتی موجب شده بود بجای تعداد زیادی کارگر،

^۵ فریدون تفضلی، پیشین، صص ۸۳-۸۴

^۶ همان، ص ۸۴

^۷ حسین بشیریه، دولت و جامعه مدنی (گفتمانهای جامعه‌شناسی سیاسی)، (کتاب نقد و نظر، ویژه نامه مجله نقد و

نظر، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸)، ص ۵۴

^۸ همان، ص ۶۵

ماشین به کار گرفته شود و نیاز به کار انسان کاسته شود؛ و از سوی دیگر تغییر ساختار اقتصادی جوامع و هجوم کشاورزان به شهرها برای یافتن کار در کارخانه ها موجب شد تقاضا برای کار و در نتیجه بیکاری در جوامع صنعتی افزایش یابد و برعکس، دستمزد که تابع نظام عرضه و تقاضای نیروی کار بود کاهش یابد. کاهش دستمزد موجب شده بود برای تامین مخارج یک خانواده همه افراد آن مجبور به کار کردن شوند.^۹

برپایه نوشته ها و گزارشهایی که از سالهای پس از انقلاب صنعتی باقی مانده شرایط کار را در این دوران می توان چنین ترسیم کرد: ساعت های کار در شبانه روز ۱۳ ساعت بود، محیط کار فاقد هرگونه شرایط بهداشتی بود، و در نتیجه کودکان بسیاری جان می باختند، زنان و کودکان بسیاری به کار مشغول بودند، زیرا مزد کمتری دریافت می کردند و ساعتهای کار کودکان و زنان همانند مردان بزرگسال بود.^{۱۰}

نارضایتی عمومی کارگران، تظاهرات و اعتصابات و خرد کردن ماشین آلات به وسیله کارگران موجودیت نظام اقتصادی سرمایه داری لیبرال و به تبع آن نظام سیاسی این کشورها را تهدید می کرد.^{۱۱} وضعیت بد کارگران در کارگاهها و گسترش روز افزون این وضعیت در میان کشورهای مختلف، موجب بیداری سوسیالیسم و شکل گیری نظریات انقلابی و رواج این نظریات در میان کارگران و روشنفکران شده بود. این وضعیت موجب مبارزات قهرآمیز کارگران در جهت به دست آوردن حقوق اجتماعی جدید از جمله حق رای گردید و در نهایت ظهور طبقه کارگر به منزله یک قدرت سیاسی موجب شد که مقرراتی در جهت بهبود وضعیت آنها وضع گردد.^{۱۲} این امر موجب قدرت یافتن احزاب سوسیالیست در اروپا گردید. در آلمان در زمان صدر اعظمی بیسمارک (از سال ۱۸۷۱) احزاب سوسیالیست توانستند نماینده به پارلمان اعزام نمایند. بیسمارک با متوجه ساختن طرفداران اقتصاد آزاد به خطر روی کار آمدن سوسیالیست ها، اعلام کرد اگر حکومت، رفاه مردم را تامین نماید تلاش سوسیالیستها به جایی نخواهد رسید. سپس قوانین سه گانه ای را در پارلمان به تصویب رساند که مورد اقتباس بسیاری از کشورها قرار گرفت (قانون بیمه

^۹ کورش استوار سنگری، حقوق تامین اجتماعی (نشر میزان، چاپ سوم، تهران ۱۳۹۰)، ص ۲۳

^{۱۰} عزت الله عراقی، حقوق کار (۱) - صص ۶۰ و ۶۱

^{۱۱} حسین نمازی، پیشین، ص ۱۲۱

^{۱۲} کورش استوار سنگری، پیشین، ص ۲۴

بیماری ۱۸۸۳، قانون بیمه حوادث ناشی از کار ۱۸۸۴ و قانون بیمه از کار افتادگی (۱۸۸۹)^{۱۳} و این اقدامات زمینه ساز شکل گیری دوران جدیدی در اقتصاد سیاسی و حکمرانی بود.

گفتار دوم) دولت رفاه

وضعیت توصیف شده در گفتار پیشین، با آغاز جنگهای جهانی ادامه یافت. ظهور جنگهای جهانی، مستلزم دخالت هر چه بیشتر دولت در اقتصاد و بازار بود. ظهور بحران اقتصادی بین سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ نیز، که به بحران کبیر معروف است، جهان را دچار مهمترین معضل در تاریخ اقتصاد تا آن زمان نمود.^{۱۴} همه این اتفاقات نظریه پردازان اقتصادی و سیاسی را به چاره اندیشی واداشت و زمینه را برای شکل گیری نظم جدیدی آماده ساخت. متفکرین سیاسی و اقتصادی، پس از ظهور بحران های اواخر قرن نوزدهم تا اواخر جنگهای جهانی، کمی از خوشبینی خود نسبت به نظم خودانگیخته بازار دست کشیده و به این باور رسیدند که بدون دخالت دولت در جهت حفظ منافع اجتماعی، نمی توان انتظار تحقق عدالت اجتماعی و رشد و توسعه اقتصادی را داشت. لذا، نظام سرمایه داری ضمن اینکه چارچوب خود را کمابیش حفظ کرد، پاره ای از اصول خود را مورد بازبینی و دگرگونی قرار داد.

پس از بیسمارک در آلمان، از میان سیاستمداران، فرانکلین روزولت، با برنامه اش موسوم به نیودیل (۱۹۳۲)، آغازگر اصلاحات جدید اقتصادی سیاسی در آمریکا، پس از بحران اقتصادی کبیر بود.^{۱۵} در انگلستان نیز پس از جنگ دوم، دولت کمیته ای به ریاست ویلیام بوربج^{۱۶} که از نظر علمی و عملی دارای سوابق درخشانی در امر اجتماعی بود، برای بررسی مشکلات و ارائه راه حل در مورد معضلات اجتماعی تشکیل داد. در نتیجه گزارشی که به گزارش بوربج^{۱۷} معروف است و در سال ۱۹۴۲ ارائه شد و نظام رفاه

^{۱۳} همان، ص ۳۰

^{۱۴} یدالله دادگر، تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی (انتشارات دانشگاه مفید، چاپ اول، قم، ۱۳۸۳) ص ۴۳۸

^{۱۵} نیودیل (New Deal) به برنامه اقتصادی و اجتماعی فرانکلین روزولت رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا بعد از بروز رکود بزرگ اقتصادی در سال ۱۹۲۹ اطلاق می شود. محتوای نیودیل چیزی نبود جز دخالت دولت در اقتصاد برای خروج از بحران وخیم سرمایه داری و دمیدن جان تازه به زیرساخت های این نظام.

^{۱۶} William Beveridge

^{۱۷} Beveridge Report

اجتماعی نوین انگلستان را پایه گذاری کرد. این گزارش با الهام از نیودیل روزولت نظام تامین اجتماعی را برای کل افراد جامعه اعم از شاغل و غیر شاغل مورد تاکید قرار می داد. گزارش بورلیج مبنای اقدامات دولت در سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ قرار گرفت و حزب کارگر حدود نود درصد برنامه بورلیج را به اجرا گذاشت.^{۱۸}

نظام سرمایه داری پس از اتخاذ رویکرد اجتماعی جدید، نظام سرمایه داری مقرراتی یا ارشادی نامیده شد.^{۱۹} نظریه سیاسی که از این رویکرد جدید اقتصادی پشتیبانی می کرد، به نظریه «دولت رفاه»^{۲۰} معروف است. فرض و اصل اساسی در مورد دولت رفاه این است که حکومت مسئولیت آسایش اتباعش را بر عهده دارد و این مهم را نمی توان به موسسات خصوصی، یا انجمنها و دستگاههای محلی واگذار نمود.^{۲۱} دولت رفاه وظیفه دارد برای همگان امکانات پرستاری، بیمه درمانی و بیکاری، بازنشستگی، اعانه خانوادگی و مسکن و ... فراهم کند. طرح جامع و اصطلاح دولت رفاه را حکومت حزب کارگر بریتانیا (۱۹۴۵-۵۰) برای نخستین بار پیش کشید. جنبش «سوسیال دموکراسی» نیز در پیشبرد اندیشه دولت رفاه نقش بسیار موثری داشته است.^{۲۲}

شاخص ترین نظریه پرداز اقتصادی این دوران جان مینارد کینز^{۲۳} است. نظریات اقتصادی کینز به مدت حدود ۳۰ سال، از سالهای بعد از جنگ جهانی دوم تا اواخر دهه هفتاد میلادی (یعنی حدوداً از سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰)، بر اقتصاد سیاسی اکثریت دولتهای مغرب زمین حاکم بوده است.^{۲۴} انتشار کتاب "نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول" به قلم کینز در سال ۱۹۳۶ آغاز دوران جدیدی در اقتصاد کلان است. کینز

^{۱۸} کورش استوار سنگری، پیشین، ص ۳۵

^{۱۹} حسین نمازی، پیشین، ص ۱۲۲

^{۲۰} Welfare state

^{۲۱} ایروان مسعود اصل، نظام رفاه اجتماعی در جهان (مطالعه تطبیقی)، (مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی،

چاپ اول، تهران ۱۳۸۸)، ص ۱۶

^{۲۲} داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی (انتشارات مروارید، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۹)، صص ۱۶۴-۱۶۵

^{۲۳} john maynard keynes

^{۲۴} حسین بشیریه، پیشین، ص ۸۱

توانست اقتصاد سرمایه داری بحران زده غرب را از وضعیت بحران خارج کند و حدود ۳۰ سال طعم رونق را به آن بچشانند.

کینز به خلاف مارکس و انگلس، برای علاج بیماری های نظام سرمایه داری و بحرانهای عظیم آن، راه کارهای انقلابی جهت انحلال این نظام ارائه نمی دهد، بلکه به چارچوب و ساختار اصلی نظام سرمایه داری وفادار می ماند. در عوض کینز معتقد است با اعمال سیاستهای پولی و مالی صحیح از سوی دولت، می توان بیماری ها و کاستیهای بازار را درمان کرد.^{۲۵} به باور او، سرمایه داری لیبرال ذاتا بی ثبات است، زیرا فاقد مکانیسمی است که فروش همه کالاهای تولید شده در سطح اشتغال کامل را تضمین کند. عدم تکافوی سرمایه گذاری خصوصی جهت ایجاد اشتغال کامل دخالت دولت را ایجاب می کند. دولت باید تواناییهای خود را در زمینه وضع مالیات، هزینه عمومی و ... به نحوی به کار گیرد که تضمین کند کل تقاضا برای کالاهای تولید شده موجود جهت حفظ سطح اشتغال کامل، کافی باشد.^{۲۶} آشکار است که طبق نظر کینز، دولت باید در حوزه اقتصاد نقش فعالی را داشته باشد. دولت باید به منظور افزایش تقاضا سیاست کسری بودجه را پیش گیرد، یعنی هزینه اش را بر درآمدش فزونی بخشد. سیاست کسری بودجه می تواند به گسترش هزینه ها و بالا بردن اشتغال کمک کند. همچنین دولت از راه توزیع مجدد درآمدها می تواند مصرف را بالا برد. به باور او حتی دولت هنگام کم بودن سرمایه گذاری بخش خصوصی لازم است این کمبود سرمایه گذاری را جبران نماید.^{۲۷}

کینز به منطق نظریات کلاسیک اقتصادی حمله کرد و معتقد بود در شرایط قرن بیستم، بهشت فرضی رقابت آزاد و کامل از بین رفته و با تشکیل انحصارات و گروهبندی های کارگری و کارفرمایی، وضع تعادل اشتغال به طور کامل به هم خورده است و مکانیسمهای اقتصادی بازارهای مختلف، کار خود را بطور شایسته انجام نمی دهند. به نظر او در جامعه ای که در آن آزادی کسب و کار وجود نداشته و دولت نقش

^{۲۵} فریدون تفضلی، پیشین، ص ۳۸۹

^{۲۶} حسین بشیریه، "لیبرالیسم نو: گرایشهای اخیر در تفکر سیاسی و اقتصادی در غرب"، مجله اطلاعات سیاسی -

اقتصادی، شماره ۴۳-۴۴، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰، ص ۹

^{۲۷} یدالله دادگر، پیشین، ص ۴۴۱

مهمی نداشته باشد، تعادل غالباً در سطحی پایین تر از اشتغال کامل قرار می گیرد.^{۲۸} این اقتصاددان بزرگ، ریشه مشکلات اقتصادی را در **ناکافی بودن تقاضا** می دید. به نظر او، کاهش نرخ بهره و افزایش بهره وری سرمایه، انگیزه مناسبی برای افزایش سرمایه گذاری ایجاد می نماید. در این نظریه، مصرف و سرمایه گذاری عناصر تعیین کننده ای بوده و موجب بالا رفتن درآمد ملی می شود.^{۲۹}

به نظر کینز تنها وظیفه اصلی سیاست پولی پایین نگه داشتن نرخ بهره به منظور تشویق سرمایه گذاری است.^{۳۰} تمایل کم به مصرف، یعنی تمایل زیاد به پس انداز، مانع رشد سرمایه گذاری می شود. بنابراین اگر پس اندازها و درآمد ثروتمندان سرمایه گذاری نشود نتیجه کاهش اشتغال خواهد بود. پس افزایش مالیات بر ثروت ثروتمندان موجب رشد سرمایه گذاری می شود. با افزایش مالیات بر ثروت، سایر مالیاتها قابل تقلیل هستند و در نتیجه مصرف افزایش یافته و تمایل به سرمایه گذاری و اشتغال بالا می رود.^{۳۱} در دوران حاکمیت نظرات کینز، هزینه های عمومی افزایش و مالیات به عنوان درصدی از تولید ناخالص ملی از متوسط ۲۵ درصد به کمتر از ۵ درصد کاهش یافت.^{۳۲}

در این دوران، سیاست سازش و مصالحه بین کار و سرمایه (کارگر و سرمایه دار) در دستور کار قرار گرفت و دولتها در سیاستهای صنعتی مداخله و اقداماتی را از طریق ایجاد نظامهای گوناگون رفاهی (مانند مراقبت بهداشتی، آموزش و ...) در جهت تعیین استانداردهایی برای دستمزد اجتماعی انجام دادند.^{۳۳} در حوزه روابط کار و روابط تولیدی در دوران مورد نظر، دکترین فوردیسم^{۳۴} حاکم شد. هرچند سرآغاز دوره

^{۲۸} فریدون تفضلی، پیشین، ص ۳۶۶

^{۲۹} یدالله دادگر، پیشین، ص ۴۳۹

^{۳۰} حسین بشیریه، "لیبرالیسم نو: گرایشهای اخیر در تفکر سیاسی و اقتصادی در غرب"، پیشین، ص ۱۲

^{۳۱} همان

^{۳۲} حسین بشیریه، دولت و جامعه مدنی، پیشین، ص ۸۱

^{۳۳} دیوید هاروی، تاریخ مختصر نئولیبرالیسم، ترجمه محمود عبدالله زاده (نشر اختران، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۶)،

ص ۲۰

^{۳۴} اصطلاح «فوردیسم» Fordism که مارکسیست برجسته ای ایتالیایی، آنتونیو گرامشی ابداع کرده ناظر بر نحوه ای اداره ی صنایع اتومبیل سازی توسط هانری فورد Henry Ford (۱۸۶۳-۱۹۴۷) است.

فوردیسم سال ۱۹۱۴ میلادی است^{۳۵}، اما در عمل فوردیسم در سالهای پس از جنگ با بکارگیری متناسب مداخله دولتی به شکوفایی رسید و نظام انباشت متمایز و کاملاً توسعه یافته ای را ایجاد نمود و زمینه ساز رونق اقتصادی پسا جنگ شد.^{۳۶} شعار هانری فورد دایر بر «۵ دلار برای هر روز کار» در شرایطی که پیشتر، حداقل دستمزد کارگر غیرماهر ۲/۵ دلار در روز بود، متضمن افزایش حقوق کارگران اتومبیل سازی به دو برابر میزان رایج در بازار کار بود. فورد با دوبرابر کردن حقوق مزدبگیران، انگیزه‌ی آنان را برای افزایش محصولات تقویت کرد و بدین سان طبقه‌ی مزدبگیر را در تقویت سلطه‌ی سرمایه ذی‌نفع می‌ساخت.^{۳۷} در مقابل این افزایش دستمزد، خواسته کارفرمایان تن دادن کارگران به مدیریت آنها بود. در واقع در نظام فوردیستی مصالحه و سازشی بین کارگر و کارفرما شکل گرفت بر این اساس که اتحادیه‌های کارگری در مقابل دستمزدهای نسبتاً بالا، کنترل تولید را به مدیریت تفویض نمایند.^{۳۸}

افزایش دستمزد کارگران نه تنها به ایجاد تقاضای موثر انجامید، بلکه موجب افزایش قدرت چانه زنی اتحادیه‌های کارگری شد. در واقع در این نظام روابط تولیدی، کارگران در ازای پذیرش همکاری با فناوری تولیدی فوردی و راهبردهای شرکتی در راستای افزایش بهره‌وری، به قدرت قابل توجهی در قلمرو چانه زنی دسته جمعی و تامین اجتماعی و حداقل دستمزد و ... دست یافتند.^{۳۹}

همانطور که گفته شد، دوران ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ دوران اقتصاد کینزی در غرب و بسیاری از کشورهای دیگر بود. اما پس از حدود ۳۰ سال شکوفایی، در اواخر دهه هفتاد میلادی، این نظریه نیز دچار بحران شد. نسخه کینز برای درمان اقتصاد سرمایه داری در عمل عوارض جانبی چندی به بار آورد و موجب کاهش انگیزه فعالیت و سرمایه گذاری خصوصی، گرایش سرمایه‌ها به بازارهای خارجی، تقویت اتحادیه‌های

^{۳۵} دیوید هاروی، وضعیت پسا-مدرنیته، ترجمه عارف اقوامی مقدم (نشر پژواک، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۰)، ص ۱۷۴

^{۳۶} همان، ص ۱۷۹

^{۳۷} مهرداد وهابی، "بحران مالی جهانی و شکست الگوی سرمایه‌داری نولیبرال یا آمریکایی از نظام فوردی تا مدل نولیبرالی سرمایه‌داری"، منتشر شده در مجله اینترنتی هفته، پنجم اسفند ۱۳۸۷. قابل دسترسی در:

<http://www.hafteh.de>

^{۳۸} مایکل دولان، "تحول اقتصاد جهانی و کشورهای کمتر توسعه یافته"، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، مجله

اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۲۷-۱۲۸، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۷، ص ۱۸۶

^{۳۹} دیوید هاروی، وضعیت پسا-مدرنیته، پیشین، ص ۱۸۴